

# مبانی سیاست خارجی در اسلام: مفهوم امنیت

سیدعلی قادری

## مقدمه

با توجه به «طرح تحقیق در مبانی سیاست خارجی در اسلام»<sup>۱</sup> که در آن سه اصل دعوت، نفی سبیل و حفظ دارالاسلام به عنوان مبانی کلی سیاست خارجی در اسلام، ذکر شده است، این اصول به عنوان ملاک ما در بیان تئوری روابط قرار خواهد گرفت و چنانچه دانشمندان و علمای علوم اسلامی اصولی دیگر به همان کلیت را یادآور شوند، ملاک دیگری در تدوین تئوری پیش روی خواهیم داشت. اما طبیعی است در حال حاضر، ملاک همان سه اصل خواهد بود و در صورتی که موارد دیگری یادآوری گردد - به دلیل آنکه قسمتی از پژوهش انجام پذیرفته، بالاخص اگر آن موارد با روح کلی سه اصل فوق مغایرتی نداشته باشد - تجدید نظر بدشواری شروع کار نیست.

اما برای تدوین تئوری روابط خارجی که قابل انطباق با شرایط فعلی جهان امروزی باشد، تنها علم اجمالی به وجوب اصل دعوت، قاعده نفی سبیل و وجوب حفظ دارالاسلام کفایت نمی کند. زیرا علاوه بر اثبات وجوب آنها در فقه، شرایط، مراحل، شیوه ها و عکس العملها و دیدگاه های مختلف چنان دامنه بحث را می گستراند که ضرورتاً هریک از سه اصل فوق، کتابی نسبتاً مفصل را به خود اختصاص خواهد داد و به دلیل اهمیت موضوع، ترجیح داده می شود که پرداختن بدانها پس از ارائه تعدادی سؤال و تعاریف پایه ای و اصولی و اظهار نظر علما و دانشمندان علوم اسلامی پس از بررسی و نقد تعاریف، و پاسخ دادن به سؤالات مطرح شده باشد.

از طرف دیگر، در طرح تحقیق فوق الذکر، روابط به امنیتی - اقتصادی و سیاسی و آرمانی قابل تقسیم ذکر شده است، اگرچه تفکیک روابط امنیتی از روابط اقتصادی و سیاسی و آرمانی در عمل محتمل نیست، اما به دلیل تفاوت در ماهیت نوع رابطه، در

نظریه پردازی لازم است که هر کدام را جداگانه به بحث گذاشته، برای هر یک کتابی مستقل در نظر گرفته شود.

اگر قادر باشیم معادل تعاریف و اصطلاحات و مفاهیم معمول و پایه ای در روابط بین الملل را در فقه و همچنین مبانی حقوقی بسیاری از مفاهیم از قبیل ملیت، تابعیت، حاکمیت، سرزمین، کشور، سازمانهای بین المللی و ... را در خلال هر بخشی که به آنها مربوط است بگنجانیم، هر چند به اختصار به هر بخشی پرداخته شود، همچنان تحریر شش کتاب برای بیان مبانی سیاست خارجی و تئوری روابط در اسلام، اجتناب ناپذیر می نماید.

پس از بحث و تبادل نظر بسیار با بعضی از صاحب نظران، به نظر رسید که به دست دادن تعاریف دقیق و پایه ای در هر بخش نه تنها ضروری، بلکه مهمترین بخش تحقیق برای ورود و کاوش صحیح در مقوله سیاست خارجی در اسلام است. لذا در بیان چگونگی رابطه، اولین گام سعی بر ارائه تعریفی دقیق از همان مقوله مورد بحث و همچنین واژه های مربوط به آن است.

به دلیل آنکه اولین نوع رابطه به لحاظ اهمیت در میان واحدهای سیاسی روابط امنیتی است و این نوع رابطه بیش از روابط اقتصادی و سیاسی و آرمانی قابل توجه واحدهای سیاسی در عرصه بین المللی بوده و اصولاً ایجاد روابط اقتصادی و سیاسی و آرمانی، بدون لحاظ کردن امنیت کشور معقول نیست، لذا توجه به روابط امنیتی اولی بر پرداختن به دیگر روابط است.

از آنجا که تنظیم روابط امنیتی، منوط به برداشت نسبتاً صحیح از مفهوم امنیت از دیدگاه اسلام و همچنین درک مفهوم امنیت از دو دیدگاه روابط و حقوق بین الملل و نیز شناخت عوامل تهدید و تضمین امنیت از این سه دیدگاه است، لذا کتاب روابط امنیتی ضرورتاً به دو مجلد تقسیم می شود: جلد نخست شامل دو بخش و بخش اول آن شامل سه فصل به شرح زیر خواهد بود:

فصل اول—عوامل تهدید امنیت در حقوق بین الملل؛

فصل دوم—کاهش تهدید امنیت در حقوق بین الملل؛

فصل سوم—عوامل تهدید و چگونگی تأمین امنیت از دیدگاه روابط بین الملل.

وبخش دوم شامل دو فصل به قرار:

فصل اول—مفهوم امنیت در اسلام و تعریف امنیت واحدهای سیاسی از بُعد روابط

خارجی؛

فصل دوم—عوامل تهدید و تضمین امنیت واحد سیاسی اسلام با توجه به تعریف ارائه شده.

نگارش جلد دوم کتاب روابط امنیتی که به تنظیم تئوری «روابط امنیتی» معطوف است، موکول می‌گردد به اینکه هم برداشت مبانی کلی از سیاست خارجی در اسلام به نقد و نظر اندیشمندان علوم اسلامی گذاشته شده باشد، هم تعریف امنیت که در این مجلد ارائه می‌شود مقبول صاحب‌نظران افتد و هم تعدادی از سؤالات فقهی که مطرح گردیده است، پاسخ یافته باشد.

در ابتدای بخش دوم مقدمه‌ای خواهد آمد که چگونگی ورود به قرآن و سنت را برای دریافت مفهوم امنیت و عوامل تضمین و تهدید امنیت باز خواهیم گفت. اما برای بخش نخست که برداشتی از تعریف امنیت و عوامل تهدید و تضمین آن در حقوق و روابط بین‌الملل است، عنایت به موارد ذیل ضروری است:

۱. در اسلام امنیت همه موجودات اعم از انسان و دیگر موجودات مورد ملاحظه است؛ امنیت دیگر موجودات نیز خود قابل تقسیم به امنیت موجودات مشهود و غیر مشهود است. در امنیت موجودات مشهود، امنیت نباتات و جانداران مورد توجه است. همچنین در امنیت موجودات غیر مشهود، امنیت اخروی و دنیوی جنیان نیز مطرح است. در این میان امنیت انسان نیز به نوبه خود قابل تقسیم به امنیت روانی و حقوقی است. امنیت حقوقی افراد نیز در اسلام به امنیت فردی و جمعی تقسیم می‌شود. اجتماع نیز تقسیمات بسیار دارد...

نظر به اینکه موضوع مورد بررسی بیان تئوری روابط امنیتی واحد سیاسی اسلام در عرصه جهانی است، ضرورت توجه به تلقی علمای روابط و حقوق بین‌الملل از امنیت بر کسی پوشیده نیست؛ ولی علاوه بر آن، توجه به این دیدگاهها ذهن را وادار می‌سازد تا در جستجو و کشف مفهوم و تعریف امنیت در قرآن و سنت به مقولاتی پردازد که به کار تنظیم روابط واحد سیاسی اسلام با دیگر واحدهای سیاسی بیاید، والا از آنجا که در جستجوی مفهوم امنیت در اسلام هستیم و امنیت جنیان نیز در قرآن مطرح است، ذهن خود به خود بدان مشغول می‌گردد و یا چون امنیت اخروی افراد در اسلام شاید اهم از امنیت دنیوی باشد، چنانچه بدون گزینش وارد این مقوله در قرآن گردیم ذهن ناخودآگاه به سوی عامل تضمین آن، که ایمان است، و تهدید آن، که کفر می‌باشد، میل می‌کند و امنیت واحد سیاسی اسلام بلا تعریف مانده و عوامل تضمین و تهدید آن همچنان پوشیده خواهد ماند.

اگرچه نه قصد بر آن است و نه جایز که سعی شود برداشت از امنیت در اسلام با امنیت در حقوق و عرف بین الملل تطابق کامل یابد، همچنان که عقلاً دور از صواب خواهد بود که اگر وجوه مشابهی مشاهده می‌گردد سعی بر افتراق آن شود، اما ارائه برداشتی نسبتاً نزدیک به واقع از آن دو دیدگاه باعث می‌شود نقاط مشترک، مشابه، مختلف و متضاد، با برداشت از امنیت در اسلام روشن گردد، مضافاً اینکه بدون شناخت این نقاط، تنظیم روابط صحیح و اصولی، حتی برای تأمین امنیت واحد سیاسی اسلام، بدون ملاحظه امنیت دیگر واحدها، محتمل نیست.

۲. با عنایت به اینکه تعاریف حقوقی عمدتاً توافقی و کاربردی بوده و تحولات عمده سیاسی تغییراتی را در تعاریف موجب می‌گردد. فی‌المثل برای تعریف تجاوز طی پنجاه سال اخیر دهها بار تنها در سازمان ملل متحد تعاریفی پیشنهاد شده است و نهایتاً در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان ملل به تعریفی با اجماع و توافق همه شرکت‌کنندگان دست یافته است و معلوم هم نیست که آیا این تعریف مورد قبول همه حقوقدانان قرار گیرد یا خیر. همچنین به لحاظ آنکه اغلب علمای روابط بین الملل نیز با گرایشهای مختلف سیاسی و با جهان‌بینی‌های متفاوت به تحلیل و ارائه تعاریف می‌پردازند، سعی بر آن بوده است که یا به وجوه مشترکی از روح کلی مفهوم امنیت و مقولات تابع آن که بسیاری از کتابها و مقالات را به خود اختصاص داده است دست یابیم و یا خود تعاریفی ارائه دهیم که تا حد امکان به جنبه‌هایی از این مقوله که تاکنون کمتر بدان توجه گردیده است، پرداخته شود.

۳. برای هر اصطلاحی مانند جنگ، صلح، تجاوز، موازنه قدرت و ... دهها کتاب و مقاله ارزشمند و محققانه موجود است، ولی در اینجا تنها چند سطر یا چند صفحه به هر یک اختصاص داده شده است. ممکن است خواننده بپرسد که با مطالعه دهها کتاب، فی‌المثل در مورد بحران، باز هم کسی ادعا نمی‌کند که بحرانها را خوب می‌شناسد، چگونه ممکن است با خواندن چند صفحه در مورد بحران در این فصل چیزی عاید خواننده گردد. اگر مقصود بازشناسی واژه‌ها و کاربرد آن در علوم سیاسی است که کتابهای فرهنگ لغات عهده‌دار این منظورند و اگر مقصود دست یافتن به تعاریف امنیت از دیدگاههای مختلف است که این هدف نیز تعقیب نشده است.

برای پاسخ به این سؤال و سؤالاتی نظیر آن، که محتمل است به ذهن بسیاری از خوانندگان خطور کند. ضمن آنکه صاحب‌نظران را به صریحترین انتقادات به جهت اصلاح کار دعوت می‌کنیم. لازم است گفته شود که در بخش اول چند هدف اصلی و

تعدادی اهداف ضمنی مطمح نظر بوده است که سعی داشته‌ایم با رعایت ایجاز، آن اهداف تعقیب گردد.

یکی از اهداف این بخش، توجه دادن به تبعات منطقی هر یک از تعاریف است، زیرا ما در صدد کشف تعریفی دقیق از امنیت در اسلام و همچنین نمایش شمایی کلی از تعاریف حقوق و روابط بین‌الملل هستیم. اگرچه چگونگی دستیابی به تعاریف حقوقی و سیاسی را نگفته‌ایم، ضرورت چگونگی وصول به آن تعاریف از نظر دور نبوده و در مجلداتی دیگر که بحث از اهداف دولتها و خصایص ملی به میان خواهد آمد، مشروحاً خواهیم گفت که تعریف امنیت از دیدگاه علمای روابط بین‌الملل منطقیاً همان است که آورده‌ایم و چگونگی دستیابی به تعریف حقوقی نیز در مبحث خود که مبانی حقوق بین‌الملل است، خواهد آمد.

هدف دیگر آن است که عوامل تهدید را به گونه‌ای طبقه‌بندی کنیم که ذهن براهتی جایگاه هر عامل تهدیدکننده و کاهش‌دهنده امنیت کشورها در بُعد روابط خارجی را شناسایی کند و این طبقه‌بندی در تنظیم تئوری روابط واحد سیاسی اسلام با دیگر واحدهای سیاسی، اعم از کشورها، سازمانهای بین‌المللی و نهضتها دارای اهمیت بسزایی است.

تاکنون از طبقه‌بندی دیگری که بتواند منظور فوق را تأمین کند بی‌اطلاع هستیم و با بررسی حد نصاب مورد قبول صاحب‌نظران در مورد عوامل تهدید به امنیت واحدهای سیاسی عموماً با این پاسخ روبه‌رو بوده‌ایم که هر عاملی از قبیل عدم رعایت اصول خُسن همجواری، تجهیز بی‌رویه نیروهای نظامی خود و کشورهای همجوار و تعقیب مطامع سیاسی و آرمانی تا تروریسم و جنگ و برهم خوردن موازنه قدرت و ... می‌تواند تهدیدی بالقوه به امنیت ملی هر واحد سیاسی تلقی گردد.

اکنون با عنایت به این طبقه‌بندی، هر عاملی را که به عنوان تهدید به امنیت تلقی شود می‌توان در جایگاه خود قرار داد؛ مثلاً تعقیب مطامع سیاسی حکومتها، به دلیل آنکه یکی از انگیزه‌های تجاوز حقوقی است و تجاوز پتانسیل جنگ را افزایش می‌دهد و جنگ به نوبه خود موجب وارد آمدن لطمه به تمامیت ارضی کشورهاست. در طبقه‌بندی جدید خواهیم دید که تعقیب مطامع سیاسی حکومتها تهدیدی برای امنیت طرفهای مقابل خواهد بود.

در این طبقه‌بندی، نقش مطامع سیاسی و آرمانی حکومتها از بروز بحران یا برهم خوردن موازنه قدرت یا تروریسم که از دیگر عوامل تهدید امنیت اند خلط نمی‌شود.

مضافاً آنکه درجات و جهات شدت و ضعف هر نوع عامل تهدید کننده نیز حدوداً مشخص می‌گردد.

اهداف ضمنی بخش اول عبارت است از:

— برداشتی کلی از مفهوم امنیت در حقوق و روابط بین‌الملل؛  
— توجه به تباین و تعارض عوامل تهدید کننده و کاهش دهنده امنیت به لحاظ تعاریف؛

— عنایت به همسویی و هم‌جهت بودن بعضی دیدگاه‌های حقوق و روابط بین‌الملل از مفهوم امنیت؛

— توجه به نقاط ضعف تعاریف حقوقی در تأمین امنیت با عنایت به اینکه عوامل تهدید امنیت بیش از شیوه‌های کاهش تهدید به آن قابل پیش‌بینی است؛  
— تفکیک مفهوم هر واژه و اصطلاح در سه حوزه محاوره، حقوق و علم سیاست؛  
— سعی در ارائه تعاریفی جامع و مانع از اصطلاحات و واژه‌هایی که در حقوق و علم سیاست به کار می‌رود، و همچنین شرح‌الاسم آنها برای طرح سؤالاتی هرچه دقیقتر از فقه سیاسی.

۴. با توجه به اینکه در روابط و حقوق بین‌الملل «کشور» به عنوان اصلی‌ترین واحد سیاسی، موضوع است، فرض بر آن است که اسلام نیز برای پدیده‌ای با عنوان کشور حقوقی قائل می‌باشد و این منافاتی با تقسیم‌بندی سرزمینها به دارالاسلام و دارالحرب که در فقه مطرح است، ندارد؛ زیرا علاوه بر کشورها به عنوان بازیگران سیاسی در صحنه بین‌الملل، امروزه سازمانهای بین‌المللی و انواع بلوک‌بندی‌ها و رای کشورها نیز در روابط بین‌الملل مطرح‌اند.

اشکالی که در عوامل تأمین و تهدید امنیت براحتمی به ذهن خطور می‌کند این است که گویا امنیت دیگر بازیگران سیاسی، از جمله سازمانهای بین‌المللی و همچنین جوامعی نظیر ملت فلسطین— که فاقد ساختار حقوقی کشور است— نادیده گرفته شده و یا حداکثر در حاشیه و نه در متن به بحث درآمده است. ضمن تأیید این اشکال، آن را ناشی از تعریف امنیت و تأکید بر اینکه «اصلی‌ترین واحد سیاسی کشور است» می‌بینیم، نه در طبقه‌بندی عوامل تهدید و تأمین امنیت؛ و این خود دلیلی بر کمال اهمیت در به دست دادن تعریفی جامع و مانع از امنیت است.

مجدداً یادآوری می‌شود که واژه امنیت در فلسفه و عرفان و جامعه‌شناسی و مذهب و سیاست و ... حامل مفاهیم متفاوت است که در اینجا تنها به مفهوم سیاسی و

حقوقی آن توجه شده است. برداشت قریب به عموم تعاریف از امنیت، در علم سیاست، این است که نظام سیاسی کشورها از ثبات نسبی برخوردار باشند. یا به عبارت دیگر، واحدهای سیاسی از خطرات جدی محیط داخلی و خارجی نسبتاً مصون باشند. ولی در اینجا تنها نظر معطوف به جنبه‌های امنیتی در بُعد روابط خارجی و حقوق بین‌الملل است. اگرچه تبعات امنیتی یا ناامنی داخلی کشورها نمی‌تواند در محدوده مرزها باقی مانده، از ثغور کشورها فراتر نرود، اما آن قسمت از مسائل امنیتی داخلی کشورها در بُعد امنیتی در صحنه بین‌الملل مورد نظر قرار می‌گیرد که به دیگر واحدهای سیاسی مرتبط می‌شود و نه تمامی مسائل امنیتی داخلی.

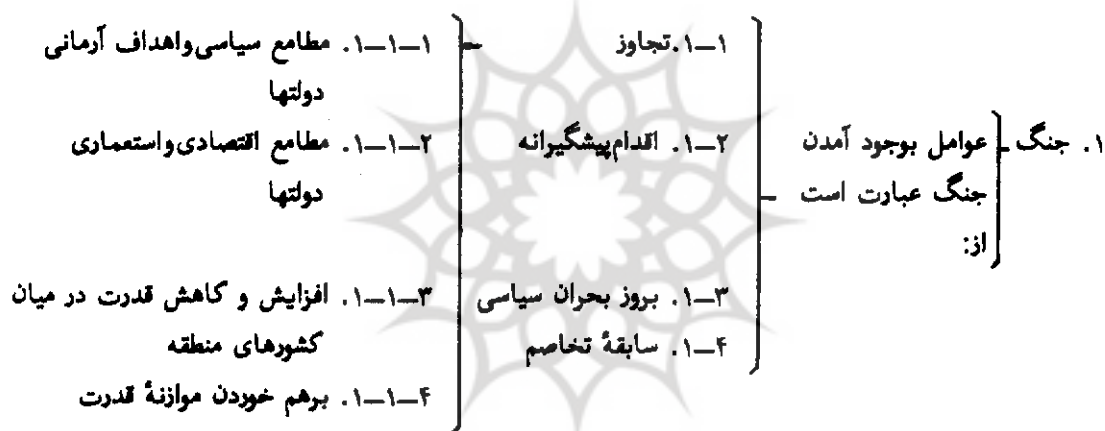
۵. به نظر می‌رسد تقسیم روابط به امنیتی، اقتصادی و سیاسی جای تأمل دارد، زیرا تصور تفکیک ماهیت روابط اقتصادی از سیاسی آسان است، اما تصور تفکیک روابط امنیتی از اقتصادی و سیاسی حتی در تئوری نیز کمی مشکل به نظر می‌رسد. چنانکه تأمین امنیت، که امری ضروری برای بقای هر واحد سیاسی است، یا با برقراری روابط اقتصادی میسر است و یا با برقراری روابط سیاسی. بنابراین شق دیگری که خود نوعی از رابطه باشد و بتوان آن را روابط امنیتی لحاظ کرد، صحیح نمی‌نماید، چرا که تأمین امنیت گاه به عنوان هدف برقراری رابطه اقتصادی و سیاسی و گاه نتیجه برقراری این روابط است.

اگرچه ممکن است روابط امنیتی مسامحتاً در اصطلاح اعتبار شده باشد. اما هنگامی که کشوری قطع کامل روابط اقتصادی و سیاسی خود را با کشوری دیگر اعلام می‌دارد، دیگر این دو کشور هیچ رابطه‌ای باهم نخواهند داشت و ممکن است سفارتخانه‌های خود را از دو کشور برچیده، سفرای خود را فرا خوانند. اما آیا فی الواقع دیگر بین این دو واحد سیاسی رابطه‌ای برقرار نیست؟ یا آنکه همواره باز نوعی رابطه که ممکن است به شکل خصمانه باشد، بین این دو واحد برقرار بوده، که محتمل است به درگیری نظامی نیز منجر شود و یا با شیوه‌ای دیگر مانند انجام عملیاتی تروریستی امنیت یکدیگر را تهدید کنند؟ لذا این نوع رابطه که خود به خود بین کشورها برقرار است، رابطه‌ای امنیتی تلقی می‌شود که دارای ماهیتی متفاوت از روابط اقتصادی و سیاسی است. بنابراین، منظور از روابط امنیتی در اینجا، هر نوع برخورد مثبت و منفی حکومتها با یکدیگر است که به گونه‌ای منافع ملی، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یکدیگر را ملاحظه یا تهدید کنند.

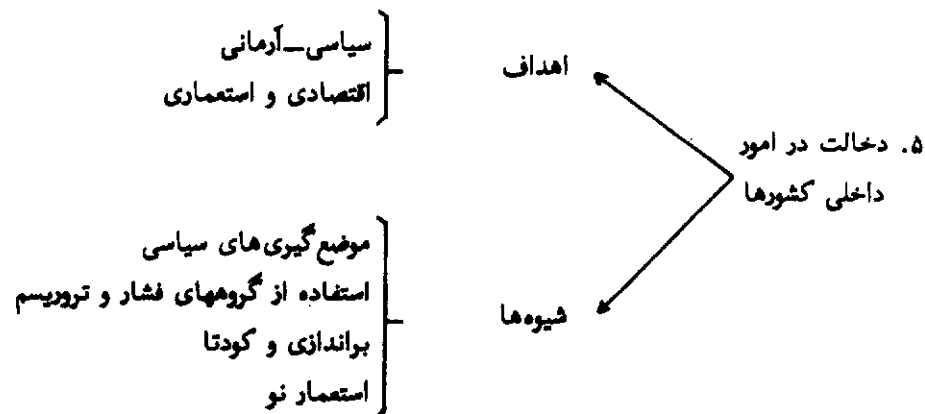
فصل اول:

عوامل تهدید امنیت کشورها در حقوق بین الملل

اگر امنیت کشورها در حقوق بین الملل بدین گونه بیان شود که «شرایطی است که در آن هر نوع تهدید به تمامیت ارضی و استقلال کشورها در حداقل ممکن باشد»، با توجه به این تعریف، منطقاً عوامل تهدید به امنیت عبارت خواهد بود از: جنگ، الحاق، اشغال بدون درگیری، انفصال و دخالت در امور داخلی کشورها.



۲. الحاق سرزمین کشوری به کشور دیگر علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۳. اشغال بدون درگیری
۴. انفصال قسمتی از خاک یک کشور و اعلام استقلال آن





برداشت ما از مفهوم امنیت از دیدگاه روابط بین‌الملل عبارت است از: «ایجاد شرایطی برای به حداقل رساندن هر نوع تهدید به منافع ملی، تمامیت ارضی و استقلال کشورها.»

اگرچه منافع ملی دربرگیرنده تمامیت ارضی و استقلال نیز هست، اما تعمداً این دو نیز بر تعریف اضافه می‌شود، زیرا اگر تصور شود که منافع ملی کشوری چشم‌پوشی از تمامیت ارضی و استقلالش باشد، آنگاه این واحد سیاسی در واحدهای سیاسی دیگر مُدغم خواهد بود و از موضوع بحث روابط بین‌الملل خارج می‌گردد. منافع ملی حد و مرز مشخصی ندارد و آنقدر کلی است که مانع بودن تعریف را خدشه‌دار می‌سازد. اما گفته می‌شود که هر کشوری با اعلام سیاست خارجی خود تا حدود زیادی بیان‌کننده منافع ملی خود نیز هست.

اگرچه تعریف امنیت در حقوق و روابط بین‌الملل با اندک تفاوتی شباهت ظاهری دارند، اما در واقع وقتی عوامل تهدید امنیت با توجه به تعاریف در نظر گرفته شود، تفاوت کیفی آن دو روشن می‌گردد؛ زیرا حقوق بین‌الملل سعی در حفظ تمامیت ارضی و استقلال همه کشورها دارد، در حالی که در روابط بین‌الملل واحدهای سیاسی سعی در حفظ منافع ملی خود داشته و گاه حفظ منافع ملی یک کشور معارض با استقلال و تمامیت ارضی کشور دیگر است. همچنین حفظ منافع ملی هرچه باشد، جز از طریق حفظ تعادل در به‌کارگیری منابع تشکیل‌دهنده قدرت میسر نیست؛ لذا عامل عمده تهدید امنیت از دیدگاه روابط بین‌الملل عبارت است از: برهم خوردن توازن در عوامل تشکیل‌دهنده قدرت. با این وصف، جنگ گاه عامل تهدید و گاه عامل تضمین امنیت خواهد بود. همچنین اشغال و الحاق بدون درگیری، و دخالت در امور داخلی کشورها نیز از این مقوله است.

بنابراین، عوامل تهدید امنیت از دو دیدگاه حقوق و روابط بین‌الملل چنان متفاوت است که ایجاب می‌نماید هرکدام جداگانه مورد بحث واقع شوند. ولی با این حال می‌توان از واژه‌هایی همچون جنگ، تجاوز، انفصال، تروریسم، بحران و ... تعاریفی ارائه کرد که مفهوم آن در هر دو دیدگاه مشترک باشد.

لذا در این فصل ضمن آنکه تنها به تعاریف سرفصلهای عوامل تهدید امنیت در حقوق بین‌الملل اشاره می‌شود، سعی بر آن است که این تعاریف، به گونه‌ای ارائه گردد که راهگشای بررسی عوامل تهدید امنیت در روابط بین‌الملل (مطرح شده در فصل سوم) نیز باشد.

## ۱. جنگ

تعریف حقوقی جنگ: «نام سنتی برخورد میان دو یا چند دولت است که در آن نیروهای مسلح طرفها، درگیر اقدامات خشونت آمیز متقابل شوند.<sup>۲</sup> هدف از جنگ: شکست طرف مقابل و تحمیل شرایط صلح مورد نظر [شرایط جدید مورد نظر] طرف پیروزمند [و یا تحمیل شرایط جدید طرف آغازکننده جنگ] است.<sup>۳</sup> نوع برخورد در جنگ: مسلحانه، مداوم و متقابل است.<sup>۴</sup> بنابراین، جنگ نوعی برخورد میان دولتهاست که در آن زور به شکلهای گوناگون و مشخصاً برخورد نظامی در وسیعترین حد [مورد نیاز] مورد استفاده واقع می شود.<sup>۵</sup>

برخورد مسلحانه نامنظم و عکس العمل یک جانبه جنگ محسوب نمی شود. در روابط بین الملل به پاره ای از مرادفات غیر مسالمت آمیز کشورها با یکدیگر نیز جنگ اطلاق می گردد. مانند جنگ تبلیغاتی، جنگ اقتصادی، جنگ شکر و قهوه، جنگ سفارتخانه ها، جنگ ستارگان و اصطلاح «جنگ سرد»، ولی در حقوق، این موارد از مصادیق جنگ نیستند.

جنگ سرد نوعی رقابت شدید و خصمانه در ابعاد (اقتصادی-سیاسی، آرمانی، فرهنگی و ...) است که در وسیعترین نوع آن همه امکانات دولتها، به استثنای «نیروهای نظامی» و «تسلیحات»، علیه یکدیگر به کار گرفته می شود.<sup>۶</sup>

عوامل عمده ای که سبب بروز جنگ می شود عبارت است از:

- ۱-۱. تجاوز؛
- ۱-۲. اقدام پیشگیرانه؛
- ۱-۳. بروز بحران سیاسی؛
- ۱-۴. سابقه تخاصم.

## ۱-۱. تجاوز

شاید از مشکلترین تعاریف در حقوق بین الملل، تعریف تجاوز باشد. اما کاربرد بسیار این واژه در خصوص بعضی از اقداماتی که بیشتر ابزار و نحوه تجاوزند، موجب انتقال این مفهوم از معنای اصلی به معنای اصطلاحی که در آن به کارگیری نیروهای مسلح عمومیت دارد شده و در اذهان ایجاد نوعی بداهت در مفهوم اصطلاحی این واژه کرده است و سپس با مفهوم حقیقی آن خلطی صورت گرفته و از واژه «تجاوز» در بسیاری

از اذهان مفهومی بسیط ساخته شده است، اگرچه تجاوز مفهوم بسیطی نیست. اما در قبال تعریف غالباً از مفاهیم بسیط هم فراتر رفته، زیرا افراد معمولاً مصادیق مفاهیم بسیط را با خود مفهوم خلط نمی‌کنند، مثلاً سفیدی برف و گچ و کاغذ با مفهوم مطلق سفیدی اشتباه نمی‌شود و اگر از ساده‌لوح‌ترین افراد سؤال شود: «سفیدی یعنی چه؟» پاسخ نمی‌دهند: «یعنی گچ»، ولی در مقابل این سؤال که تجاوز چیست، معمولاً یکی از مصادیق یا یکی از شیوه‌های آن را نام می‌برند.

عده‌ای معتقدند تعریف تجاوز بیهوده است و ذکر مصادیق آن کفایت می‌کند، زیرا مفاهیم نباید در عالم مجرد تعریف شوند و جنبه‌های کاربردی است که آنها را ارزشمند می‌کند.<sup>۷</sup> اگرچه این سخن درست می‌نماید، ولی اگر تجاوز تعریف منطقی نشود، چه بسا اعمالی که ماهیت تجاوزکارانه دارند، خارج از مصادیق تجاوز قرار گیرند و اعمالی که ماهیت تجاوزکارانه ندارند، تحت تأثیر تبلیغات، تجاوز جلوه کنند؛ همچنین ممکن است مفاهیم حقوقی تجاوز با مفاهیم محاوره‌ای که عموماً متأثر از القائات سیاستمداران است، خلط شده و حتی متجاوزین واقعی قربانیان تجاوز را به ارتکاب تجاوز متهم سازند. از سوئی بعضی واژه‌ها مختص یک رشته از معارف‌اند و به عاریت به دیگر رشته‌ها می‌روند و با آنکه در زمینه تخصصی بعدی به معنای مجاز به کار گرفته می‌شوند، گاهی حتی محققین آن رشته مسامحه کرده و آن را در معنای حقیقت به کار می‌گیرند و همین امر موجب استنتاجات نادرست از قضایا می‌شود.<sup>۸</sup> عموماً متخصصین هر رشته می‌دانند که در کجا واژه‌ای را در معنای حقیقت و در کجا به معنای مجاز به کار گرفته‌اند؛ اما هرگاه واژه‌ای بین چند مقوله دانش، در گرو تعریف باشد، بر تعداد مسامحه‌گران افزوده می‌شود، چرا که علاوه بر لزوم تفکیک بین آنکه آیا آن واژه در معنای مجاز به کار رفته یا در معنای اصلی، تفکیک اشتراک لفظی نیز ضروری است؛ مثلاً مفهوم بحران در معنای مجاز در روان‌شناسی و سیاست اشتراک لفظی دارد. مشکلترین مرحله وقتی است که به کارگیری واژه‌ای در دو مقوله دانش به یک میزان رایج بوده که آن دو مقوله طیف گسترده‌ای از مشترکات در واژه‌های اصطلاحی داشته باشند که گاهی این واژه‌های مشترک در هر دو رشته به معنای حقیقت و گاهی در یکی از آنها یا در هر دو به معنای مجاز به کار رود. دانش حقوق و روابط بین‌الملل از این مقوله‌اند؛ بعضی واژه‌ها در این دو رشته به معنای حقیقت و بعضی دیگر در معنای مجاز و برخی در یکی در موضع حقیقت و در دیگری در مقام مجاز به کار گرفته می‌شوند. «تجاوز»<sup>۹</sup> واژه‌ای است که به کارگیری آن در مرادفات اجتماعی رایج است، اما

ماهیت حقوقی دارد، یعنی خارج از مقوله حق و تکلیف مفهوم نمی‌شود، و از طرفی در مراودات سیاسی کاربرد زیادی دارد. یعنی هم در علم حقوق باید تعریف گردد و هم در علم سیاست. اسم ذات نیست و مفهوم اسمی و استقلالی ندارد. از سوئی جنبه نفی آن یک قاعده حقوقی است و با آنکه در قرون اخیر این واژه اصولاً مفهوم حقوقی یافته است، گاهی در حقوق به معنای مجاز به کار رفته و گاهی در معنای حقیقت و گاهی نیز منقول از علم سیاست است، به همین سبب تعریف آن بسیار مشکل می‌نماید. و مهمتر آنکه اگر بخواهیم آن را در علم حقوق در معنای حقیقت تعریف کنیم اگرچه تعریف آن ممکن است سهل باشد، ولی چنان کلی خواهد شد که غیر کاربردی به نظر می‌رسد، زیرا هنوز حدود حق و تکلیف برای کل واحدهای سیاسی مشخص نیست. مثلاً اگر گفته شود تجاوز عبارت است از «تعدی به حقوق واحدهای سیاسی به هر نحو ممکن توسط هر واحد سیاسی دیگر»، شاید این تعریف از نظر منطقی بدون ایراد باشد، ولی چنان کلی است که بی‌خاصیت و غیر کاربردی خواهد بود. زیرا براساس آن نمی‌توان متجاوز را شناسایی کرد، چرا که حدود حق در حقوق بین‌الملل به طور کامل ترسیم نشده است و علاوه بر آن هر واحد سیاسی خود را محق در تعریف حق می‌داند، ولی عموماً دولتها در تعریف حق از چارچوب قواعد حقوقی بیرون رفته و ضرورتاً تعاریف آنها از حق با تعاریف حق و تکلیف مطابق نیست. مثلاً کشورهایی که به تکنولوژی ساخت ماهواره‌های جاسوسی دست یافته‌اند از ساخت آن پرهیز نکرده و خود را محق در استفاده از آنها می‌دانند، حال آنکه کشورهایی که از جاسوسی‌های ماهواره‌ای احساس عدم امنیت می‌کنند نیز محق‌اند که نسبت به استفاده از آنها معترض باشند. لذا کوشش در جهت تعریف تجاوز که صرفاً مبتنی بر قواعد حقوقی بوده و ضمن آنکه از جامعیت برخوردار باشد، تعاریف و ملاحظات سیاسی در آن دخیل نگردد، تاکنون بی‌نتیجه مانده است؛ با این حال در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تعریفی از تجاوز که حاصل تلاش چهارمین کمیته ویژه مسئله تعریف تجاوز است، با نظر اجماع به تصویب رسید. آن تعریف از آن حیث که حاصل تلاش دهها متخصص ورزیده حقوق بین‌الملل در طی ۷ سال (۱۹۶۷-۷۴) می‌باشد<sup>۱۰</sup> دارای اهمیت ویژه‌ای است و از آن جهت که با نظر اجماع<sup>۱۱</sup> مورد قبول همه دول عضو سازمان ملل متحد است، اهمیت مضاعف می‌یابد. از طرفی سه اشکال عمده و اساسی دارد که به اعتبار آن لطمه وارد می‌سازد:

۱. قطعنامه‌های سازمانی که خود موضوع حق و تکلیف است نه تنها نمی‌تواند مستقیماً یک قاعده حقوقی باشد، بلکه حتی طبق ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی

دادگستری در ردیف منابع حقوقی بین الملل هم نخواهد بود، لذا قطعنامهٔ تعریف تجاوز مصوب مجمع عمومی تا دخول در جرگهٔ یک قاعدهٔ حقوقی فاصلهٔ بسیار دارد و فعلاً تنها در حد یک توصیه و پیشنهاد به حقوق بین الملل محسوب می‌گردد.

۲. آن تعریف پیش از آنکه از قواعد حقوقی پیروی کند، تابعی از ملاحظات سیاسی برای دستیابی به توافق بوده است، لذا بیش از آنکه تعریفی حقوقی از تجاوز باشد، تعریفی سیاسی از آن است.

۳. کاربرد نیروهای مسلح که یکی از شیوه‌های تجاوز است (و نه حتی یکی از مصادیق آن) به عنوان تعریف تجاوز محور بحث واقع شده است؛ به عبارت دیگر، یک دلالت عقلی به عنوان تعریف مدلول<sup>۱۲</sup> مورد توافق واقع گردیده و شاید در طول تاریخ بشر برای اولین بار بر سر یک مغالطهٔ آشکار، نمایندگان دولتها پس از بحث و بررسی بسیار، به عنوان یک تعریف به توافق رسیده‌اند. با این حال اگر بپذیریم که بعضی از تعاریف حقوقی، بخصوص تعاریف حقوق بین الملل، قراردادی وضعی است و اشکال فوق خود به خود منتفی است، ایرادهای دیگری از قبیل جامع و مانع نبودن و تعریف شیء به نفس (توتولوژیک) بودن بعضی بندهای آن ضرورت تجدید نظر دوباره در آن را ایجاب می‌کند.

### تعریف تجاوز براساس ضمیمه قطعنامهٔ تعریف تجاوز مجمع عمومی<sup>۱۳</sup>

«با استناد به این والعیّت که یکی از مقاصد اساسی ملل متحد حفظ صلح و امنیت بین المللی و اتخاذ اقدامات جمعی مؤثر برای جلوگیری و رفع تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن اقدامات تجاوزکارانه یا سایر موارد نقض صلح است، با خاطرنشان ساختن اینکه شورای امنیت، طبق مادهٔ ۳۹ منشور ملل متحد وجود هرگونه تهدید علیه صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزکارانه را احراز و توصیه‌هایی خواهد کرد یا تصمیم خواهد گرفت که چه اقداماتی طبق مواد ۴۱ و ۴۲ باید به منظور حفظ یا اعادهٔ صلح و امنیت بین المللی در پیش گرفته شوند، همچنین با خاطرنشان ساختن وظیفهٔ دولتها که طبق منشور باید اختلافات بین المللیشان را از راه مسالمت‌آمیز حل کنند تا صلح، امنیت و عدالت بین المللی به خطر نیفتد،

با درنظر داشتن اینکه در این تعریف هیچ نکته‌ای نباید چنان تفسیر شود که بر دامنهٔ شمول مفاد منشور در مورد وظایف و اختیارات در ارکان ملل متحد اثر گذارد، همچنین با توجه به اینکه تجاوز، که جدی‌ترین و خطرناکترین شکل کاربرد غیر قانونی زور در شرایط برخاسته از وجود انواع سلاحهای دارای قدرت انهدام گسترده،

دربردارنده تهدید احتمالی یک برخورد جهانی با همه نتایج مصیبت بارش است، باید در مرحله فعلی مورد تعریف قرار گیرد،

با تأیید مجدد وظیفه دولتها در خودداری از کاربرد زور برای محروم کردن ملتها از حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلالشان، یا برای نقض تمامیت ارضی، همچنین با تأیید مجدد اینکه سرزمین یک دولت نباید از راه اشغال نظامی، هرچند موقت، یا اقدامات قهرآمیز دولتی دیگر با نقض منشور مورد تعرض قرار گیرد و اینکه آن سرزمین نباید در نتیجه این اقدامات یا تهدید به آنها به تصرف دولت دیگر درآید، همچنین با تأیید مجدد مفاد اعلامیه اصول حقوق بین الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان دولتها طبق منشور ملل متحد،

با اعتقاد به اینکه قبول تعریف تجاوز اثری بازدارنده بر متجاوز بالقوه دارد، احراز اقدامات تجاوزکارانه و عملی کردن اقدامات سرکوب کننده آنها را آسان می گرداند و همچنین حفظ منافع قانونی و حقوقی قربانی تجاوز و رساندن کمک به آن را تسهیل می کند،

با ایمان به اینکه، گرچه مسئله وقوع اقدامی تجاوزکارانه باید با توجه به شرایط ویژه هر مورد بررسی شود، با این حال تنظیم اصول اساسی به عنوان راهنمای احراز چنین اقدامی مطلوب است،

تعریف زیر از تجاوز را قبول می کند:

ماده ۱- تجاوز عبارت است از کاربرد نیروی مسلح توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی، یا استقلال سیاسی دولتی دیگر، یا کاربرد آن از دیگر راههای مغایر با منشور ملل متحد، آنچنان که در این تعریف آمده است.<sup>۱۴</sup> یادداشت توضیحی: در این تعریف واژه «دولت»:

الف) بی توجه به مسائل شناسایی، یا اینکه دولتی عضو ملل متحد است یا نه، به کار برده شده است؛

ب) در صورت اقتضا، مفهوم «گروه دولتها» را دربر دارد.

ماده ۲- پیش دستی یک دولت در کاربرد نیروی مسلح مغایر با منشور نشانه اولیه اقدامی تجاوزکارانه به شمار خواهد آمد، گرچه شورای امنیت طبق منشور می تواند نتیجه بگیرد که احراز وقوع تجاوز با توجه به دیگر شرایط مربوط از جمله کافی نبودن شدت اقدامات به عمل آمده یا نتایج آنها قابل توجیه نیست.<sup>۱۵</sup>

ماده ۳- هر یک از اقدامات زیر، بدون توجه به اعلان جنگ، با در نظر گرفتن و طبق مفاد ماده ۲، کیفیت اقدام تجاوزکارانه خواهند یافت:<sup>۱۶</sup>

الف) تهاجم یا حمله نیروهای مسلح یک دولت به سرزمین دولتی دیگر، یا هرگونه اشغال نظامی، هرچند موقت، ناشی از چنان تهاجم یا حمله ای، یا هرگونه

ضمیمه‌سازی سرزمین یک دولت یا قسمتی از آن با استفاده از زور؛  
 ب) بمباران سرزمین یک دولت توسط نیروی مسلح دولتی دیگر یا کاربرد هر نوع سلاح  
 توسط یک دولت علیه سرزمین دولتی دیگر؛

پ) محاصره بنادر یا سواحل یک دولت توسط نیروهای مسلح دولتی دیگر؛  
 ت) حمله نیروهای مسلح یک دولت به نیروهای زمینی، دریایی، یا هوایی، یا ناوگان  
 هوایی و دریایی دولتی دیگر؛

ث) استفاده یک دولت از نیروهای مسلح مغایر با شرایط مورد توافق با دولتی دیگر  
 که در سرزمین آن مستقر شده‌اند یا ادامه حضور آن نیروها در این سرزمین پس از پایان  
 مدت مورد توافق؛<sup>۱۷</sup>

ج) اجازه یک دولت برای استفاده از سرزمینش، که در اختیار دولتی دیگر قرار داده،  
 به منظور انجام اقدامی تجاوزکارانه<sup>۱۸</sup> علیه دولتی ثالث؛

چ) اعزام دسته‌ها، گروه‌ها، نیروهای نامنظم یا مزدوران مسلح توسط یا از جانب یک  
 دولت به منظور انجام عملیات مسلحانه علیه دولتی دیگر با آنچنان شدتی که در زمره  
 اقدامات فهرست شده بالا قرار گیرند، یا درگیر شدن قابل ملاحظه دولت مزبور در آن  
 عملیات.

ماده ۴- اقدامات بر شمرده بالا دربرگیرنده همه موارد نیستند و شورای امنیت می‌تواند  
 اقدامات دیگری را احراز کند که طبق مفاد منشور تجاوز به شمار می‌روند.<sup>۱۹</sup>

ماده ۵-۱. هیچ ملاحظه‌ای، با ماهیت سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره<sup>۲۰</sup> نمی‌تواند  
 توجیه‌کننده تجاوز باشد.<sup>۲۱</sup>

۲. جنگ تجاوزکارانه<sup>۲۲</sup>، جنایتی علیه صلح بین‌المللی است<sup>۲۳</sup>، تجاوز موجب مسئولیت  
 بین‌المللی می‌شود.<sup>۲۴</sup>

۳. هیچ‌گونه تصرف ارضی یا امتیاز ویژه ناشی از تجاوز قانونی شناخته نشده و نخواهد  
 شد.<sup>۲۵</sup>

ماده ۶- در این تعریف هیچ نکته‌ای نباید چنان تفسیر شود که دامنه منشور از جمله  
 مقررات مربوط به کاربرد قانونی زور را گسترش دهد یا محدود کند.<sup>۲۶</sup>

ماده ۷- به حق ملت‌ها، بویژه ملت‌های زیر سلطه رژیم‌های استعماری و نژادپرست یا  
 دیگر شکل‌های تسلط بیگانه، که بزور از حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلال، ناشی  
 از منشور محروم شده‌اند و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و  
 همکاری میان ملت‌ها طبق منشور ملل متحد، به آن اشاره کرده است، و نیز به حق این  
 ملت‌ها برای مبارزه در راه رسیده به آن هدف‌ها، و درخواست و دریافت پشتیبانی طبق  
 اصول منشور ملل متحد و مطابق با اعلامیه بالا، هیچ نکته‌ای در این تعریف و بویژه  
 ماده ۳ نباید لطمه‌ای وارد آورد.<sup>۲۷</sup>

ماده ۸- مقررات بالا در تفسیر و اجرا پیوند دارند و هریک از آنها باید در چارچوب دیگر مقررات تفسیر شود.<sup>۲۸</sup>

با اندک تأملی در ماده ۸ تعریف تجاوز دریافت می‌گردد که بر به کارگیری نیروهای مسلح توسط دولتی علیه دولتی دیگر، جز در مواردی که منشور ملل متحد اجازه استفاده از آنها را داده است،<sup>۲۹</sup> تجاوز اطلاق شده، منتها احراز آن منوط به اظهار نظر شورای امنیت است و نه انطباق مصداق با تعریف.<sup>۳۰</sup> با این حال روشنترین بخشی که در تعریف تجاوز بدان اشاره رفته است، ماده ۳ می‌باشد که طی ۷ بند بعضی از مصادیق تجاوز را برشمرده، اگرچه ذکر مصداق، بدون عنایت به تعریف یا نداشتن تعریفی متقن و جامع و مانع خالی از ایراد نیست، ولی اغلب آن موارد در هر تعریفی از تجاوز در حقوق بین‌الملل با فرض اولیة حق حاکمیت و استقلال و حفظ تمامیت ارضی برای واحدهای سیاسی عمومیت خواهد داشت.

غالباً عمل تجاوز بدون عکس‌العمل باقی نمانده و هر واحد سیاسی با توجه به شرایط سیاسی و امکانات خود نسبت به متجاوز واکنش مناسب یا شدیدتر نشان خواهد داد و هرگاه واکنش نسبت به متجاوز در شکل مقابله به مثل صورت پذیرد، احتمال وقوع جنگ افزایش می‌یابد؛ چه بسا حتی اقدامات اولیه برای پاسخگویی به متجاوز، منطبق بر تعریف جنگ باشد. البته ممکن است متجاوز غالب یا مغلوب شده و گاهی نیز به دلیل اقدامات سازمانهای بین‌المللی از جمله اقدامات سازمان ملل متحد توسط شورای امنیت یا به دلایل دیگری نظیر شرکت یک یا هر دو طرف درگیر در پیمانهای نظامی، جنگ در همان مراحل اولیه متوقف گردد، در حالی که احتمال بین‌المللی شدن جنگ به دلیل وجود همین پیمانها نیز وجود خواهد داشت.

انگیزه‌های عمده تجاوز عبارت است از:

- ۱-۱-۱. مطامع سیاسی (یا آرمانی) دولتها؛
- ۱-۱-۲. مطامع استعماری و اقتصادی دولتها؛
- ۱-۱-۳. افزایش و کاهش قدرت در میان کشورهای منطقه؛
- ۱-۱-۴. بر هم خوردن توازن قوا.

۱-۱-۱. مطامع سیاسی عبارت است از تعقیب «منافع ملی» خارج از عَرَف بین‌المللی که علاوه برآنکه در تعارض آشکار با منافع ملی کشور مقابل است، حالت اعمال نفوذ در حکومت کشور مقابل را نیز به همراه دارد.



عُرف بین‌المللی تفاوتی بین «اهداف آرمانی» و مطامع سیاسی قائل نیست. لذا در عُرف هر نوع حرکت سیاسی—که منبعث از یک طرز تفکر یا ایدئولوژی و آرمان یک ملت یا دولت باشد که توسط حکومت اعمال گردد و استقلال و حاکمیت کشوری دیگر را تهدید نماید—مطامع سیاسی تلقی می‌شود. تعقیب مطامع سیاسی یا آرمانی اصولاً با دخالت در امور داخلی دیگران توأم است. گاه تعقیب مطامع سیاسی وقتی به بن‌بستهای دیپلماتیک می‌رسد، به صورت تجاوز بروز و ظهور خواهد داشت. ولی می‌بایست لزوم تمکیک بین مطامع سیاسی و اهداف آرمانی را گوشزد نمود، زیرا در مطامع سیاسی، به نوعی «منافع» مد نظر است، حال آنکه اهداف آرمانی یک ارزش را تعقیب می‌کند. علت عدم تمکیک این دو از یکدیگر این بوده است که دولتها در پوشش اهداف ارزشی و آرمانی خود، مطامع سیاسی را ملحوظ می‌داشته‌اند.

۱-۱-۲. مطامع استعماری عبارت از هرگونه تلاش برای به انقیاد درآوردن حکومت سرزمینی با اهداف اقتصادی، سیاسی و نظامی است.

استعمار عبارت است از اعمال حاکمیت یک دولت بر سرزمینی خارج از قلمرو اصلی و حقیقی خود، به صورتی که حقوق کامل برای جمعیت آن کشور در تعیین سرنوشت و برنامه‌ریزی سیاسی، اقتصادی و دفاعی قائل نباشد.

مستعمره منطقه‌ای از نواحی تحت حکومت دولتی خارجی است که جمعیت آن از حقوق سیاسی کامل یا حقوق سیاسی مشابه با شهروندان آن حکومت برخوردار نیست. تلاش در جهت نیل به اهداف استعماری در قبال کشورهای مستقل یکی از انگیزه‌های تجاوز است. همچنین تلاش در جهت خارج نمودن مستعمرات از چنگ کشورهای استعماری، اگرچه خود تجاوز حقوقی نیست، اما این تلاش پتانسیل جنگ و انگیزه تجاوز را فزونی می‌دهد.

با توجه به تعریفی که از تجاوز عنوان گردیده است، دستیابی به مستعمرات در صورتی که نیروهای نظامی در آن شرکت نداشته باشند، تجاوز محسوب نمی‌شود.

امروزه مستعمرات در جهت احیای حقوق خود تلاش می‌نمایند و واحدهای سیاسی مستقل نیز به استقلال خود علاقه‌مندند، لذا در مقابل مطامع استعماری دیگران عکس‌العمل نشان می‌دهند و قدرتها نیز در جهت رسیدن به اهداف استعماری خود معمولاً مرتکب تجاوز به مفهوم حقوقی نمی‌شوند، بلکه به گونه‌ای رفتار می‌کنند که اقتصاد و حکومت کشور مورد نظر به نوعی وابسته گردد که گریز از آن محتمل نباشد. نفوذ به چنین شکلی در نظامهای سیاسی اصطلاحاً استعمار نو نامیده می‌شود. اما بحث

از استعمار نو در حقوق بین‌الملل، هنوز در مراحل بسیار ابتدایی است.

### ۱-۱-۳. افزایش و کاهش قدرت در میان کشورها

عوامل تشکیل دهنده قدرت یک واحد سیاسی عبارت است از: ۱. جمعیت، ۲. رشد اقتصادی، ۳. مساحت و موقعیت جغرافیایی، ۴. قابلیت‌های مدیریت و رهبری نظام سیاسی، ۵. تسلیحات و نیروی نظامی، و ۶. ایدئولوژی.

موجودیت هر واحد سیاسی وابستگی تام و تمام به حفظ استقلال آن دارد و این در پرتو هماهنگی عوامل تشکیل دهنده قدرت پدیدار می‌گردد.

از آنجا که رفتار دولتهای مستقل، منبث از خصوصیات ملی و خصایص گروهی است—و از مشترکترین خصایص ملتها ایجاد و حفظ و توسعه قدرت را می‌توان نام برد— هر خلایی در برآیند عوامل تشکیل دهنده قدرت یک واحد سیاسی باعث می‌شود تا واحد سیاسی دیگری نسبت به پُر کردن آن خلأ به نفع خود تحرکی نشان دهد. همچنین کاهش نیروهای نظامی یک کشور، برانگیزاننده طمع کشوری است که قدرت نظامی برتر را دارد. هرگاه برخورداری از موقعیت جغرافیایی خاص و منابع طبیعی فراوان که از عوامل تشکیل دهنده قدرت است، وقتی با عدم قابلیت‌های مدیریت در نظام داخلی مواجه شود، عموماً ایجاد خلایی می‌نماید که پتانسیل تجاوز از خارج را افزایش می‌دهد و چنانچه ملاحظات سیاسی خاصی مانع و مدّ نظر نباشد، بروز تجاوز از سوی نزدیکترین واحد سیاسی قدرتمندتر—از لحاظ نظامی—امری قهری است.

### ۱-۱-۴. برهم خوردن موازنه قوا

موازنه قوا عبارت است از برابری نسبی قوای نظامی دو یا چند بلوک از کشورهای رقیب یا متخاصم که به جلوگیری از تهاجم و حفظ صلح منجر می‌شود. صلح نسبتاً طولانی بین سالهای ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ در اروپا و قسمتی از آسیا را نتیجه برقراری موازنه میان آلمان و اتریش—مجارستان و ایتالیا از یکسو و انگلیس و فرانسه و روسیه و امپراتوری عثمانی—که تنها اسمی از آن به جا مانده بود—از سوی دیگر می‌دانند.

شاید رایجترین تحلیل از موازنه قوا این باشد که پدیده مزبور از ساختار سیاسی نظام بین‌المللی غیرمتمرکز حاصل شده است، بدین صورت که چون هدف هر واحد سیاسی حفظ موجودیت خود است و از آنجا که هر واحد سیاسی برای حفظ خود ضمن تلاش در جهت نیل به قدرت بیشتر، سعی در تضعیف قدرت مقابل خود نیز دارد، درکل، سیستم بین‌الملل به سمت برقراری موازنه قوا بین اعضای تشکیل دهنده آن میل می‌کند. شاید بلوک‌بندی‌هایی که در نظام سیاسی بین‌الملل به وجود آمده است، علاوه

بر ساختار ایدئولوژیکی، نتیجه قهری فرآیند موازنه قوا باشند. عموم کشورهای جهان خودبه‌خود در جهت برقراری این توازن، در یکی از بلوکها جای گرفته‌اند (هرچند پاره‌ای از آنها برای گریز از تمکین در بلوک‌ها، خود در به وجود آمدن بلوکهای دیگری همچون نهضت عدم تعهد تلاش می‌کنند). لذا تغییرات عمده قدرت در هر واحد سیاسی می‌تواند تهدید به توازن قوا محسوب شود. موازنه قوا می‌تواند از طریق افزایش توان نظامی و یا کاهش آن (مانند مذاکرات سالت) و یا تغییر در اتحاد بین کشورهای درون بلوک‌بندی‌ها برقرار شود یا از میان برود. صاحب‌نظران معتقدند که بین واحدهای سیاسی با توجه به شرایط منطقه‌ای نیز می‌بایست توازن قوا برقرار گردد، تا صلح منطقه‌ای نیز حفظ شود. مضافاً آنکه هرگونه تغییر عمده در موازنه قوا بین واحدهای سیاسی نزدیک به هم، پتانسیل جنگ را افزایش می‌دهد، که این امر را در کاهش و افزایش قدرت در میان کشورها جای داده‌ایم. گاه تحمیل جنگ از سوی قدرتهای بزرگ به دو کشور جهان سوم را برای برقراری موازنه قوا توجیه می‌کنند.

دو تفاوت عمده بین افزایش و کاهش قدرت کشورها و برهم خوردن موازنه قوا وجود دارد که می‌بایست هرکدام را عامل جداگانه‌ای در ایجاد پتانسیل تجاوز و جنگ عنوان نمود، نخست آنکه توازن قوا بین کشورها یا بلوکهای متخاصم و رقیب مطرح است، حال آنکه در افزایش و کاهش قدرت لزوماً مسئله متخاصم یا رقابت مطرح نیست، و دوم آنکه در موازنه قوا صرفاً جنبه‌های نظامی قدرت مطرح است، حال آنکه افزایش و کاهش قدرت مفهومی اعم از قدرت نظامی و تسلیحاتی دارد.

## ۱-۲. اقدام پیشگیرانه

عده‌ای معتقدند زمانی که یک کشور براساس شواهد و قراین غیر قابل شک و تردید معین نماید که دشمن در آینده‌ای نزدیک قصد اقدام به «تجاوز» را دارد، مجاز است تا ضربه‌ای پیشگیرانه به دشمن وارد نماید و این عمل را تجاوز محسوب نمی‌کنند. اما همان عده نیز شرایط نسبتاً سختی را برای اقدام به چنین عملی به شرح ذیل تعیین نموده‌اند:

۱. ضربه پیشگیرانه تنها در شرایطی برای عامل مجاز است که در صورت وقوع جنگ، شکست عامل حتمی باشد؛
۲. ضربه پیشگیرانه می‌باید تنها علیه اهداف نظامی دشمن صورت گیرد؛

۳. دلایل، شواهد و قزاین غیرقابل ردی دال بر افزایش غیرعادی میزان آمادگی رزمی طرف مقابل به منظور آغاز جنگ وجود داشته باشد؛

۴. هیچ گونه هدفی جز جلوگیری از تجاوز احتمالی وجود نداشته باشد.<sup>۳۱</sup>

معمولاً اقداماتی که تحت این عنوان صورت می‌گیرد، منطبق بر شرایط آن نیست. بعضی از این اقدامات به شکست یا ناتوانی رزمی و سیاسی طرف مقابل منجر شده و برخی دیگر موجب بروز جنگ می‌گردد. بعلاوه در ماده ۵۱ منشور ملل که دفاع از خود مجاز شمرده شده است، اقدامات پیش‌گیرانه، پیش از وقوع حمله پیش‌بینی نشده است، لذا اقدام پیشگیرانه با استناد به دفاع از خود در ماده فوق توجیه‌پذیر نیست.

۱. «طرح تحقیق مبانی سیاست خارجی در اسلام»، مجله سیاست خارجی، س ۱، ش ۲.
۲. نسرین مصفا و دیگران، مفهوم تجاوز در حقوق بین‌الملل، (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۶۵).
۳. همان. عبارات داخل کروشه پیشنهاد برای اصلاح تعریف است.
۴. همان.
۵. همان.
۶. یکی از معروفترین جنگهای سرد بین سالهای ۶۲-۱۹۴۵ بین آمریکا و شوروی است.
۷. ایرینگ (Ihering) در کتاب شوخی و جدی در علم حقوق (Schurz und Ernstinder Juris Prudenz) پس از مرگ، سفری خیالی به بهشت مفاهیم حقوقی می‌کند؛ این بهشت بنا به گفته راهنمای سفر او که پسیکوفورس نام دارد، در ورای منظومه شمسی و در تاریکی مطلق واقع شده است، زیرا مفاهیم قادر به تطبیق با زندگانی در منظومه شمسی نیستند. آنها به جهان دیگری احتیاج دارند که در آن دور از هرگونه تماس با واقعیت و صرفاً به خاطر خود زندگی کنند؛ این بهشت منزلگاه دانش «مفاهیم» است، مفاهیمی که در دست قانونگذاران و وکلا تغییر شکل نداده، به صورت کامل و با خلوص و زیبایی بی‌نقص به حیات خود ادامه می‌دهند... (به نقل از: پرویز صانعی، حقوق و اجتماع، ج ۱، ص ۱).
- دکتر صانعی در صفحه ۳ کتاب مذکور می‌نویسد: «برنامه ما نیز در کتاب حاضر آن است که به اتفاق خواننده، بهشت مفاهیم حقوقی را به عده‌ای از اساتید و حقوقدانان برجسته واگذاریم و خود در کوره خاکی به بررسی واقعیات اجتماعی حقوقی بپردازیم و هدفمان آن است که چشمها و گوشها را از مفاهیم و «دگمه» های سحرآمیز و خوش‌ظاهر که معمولاً رابطه‌ای هم با واقعیات رویه اعمال حقوق در جامعه ندارند، خالی کنیم و به مطالعه و شناخت ماهیت اجتماعی این واقعیات بپردازیم...»
۸. مثلاً واژه تکامل در زیست‌شناسی به عاریت از فلسفه وارد شده است که اغلب زیست‌شناسان بدان توجه داشته و مفهوم تکامل را نه به معنای حقیقت که در معنای مجاز با تطور و تحول که یک اصل علمی است مترادف می‌گیرند، ولی دیده شده است که افرادی از این نکته غفلت نموده و مفهوم حقیقت تکامل را که مقوله‌ای فلسفی است با مفهوم حقیقت تطور و تحول که یک اصل علمی در زیست‌شناسی می‌باشد، مترادف گرفته و در استنتاجات خود از طبیعت جاندار متحول به خطا رفته‌اند.
۹. Aggression در زبان فارسی طی ادوار مختلف معنایی متفاوت داشته، ولی در قرن اخیر همواره به معنای تعدی به

کار رفته است. دهخدا آن را از حد در گذشتن افراد، تخطی، تعدی، بیرون شدن از حد و حسن و عدل معنی کرده است، ولی منتهی‌الادب چشم پوشیدن و اهماض کردن و ناظم‌الاطباء، عفو کردن گناه کسی، ترجمان عادل بن علی در گذشتن از گناه شرح‌الاسم نموده‌اند.

بیهقی می‌گوید: «سزاوار عاطفت خداوند عالم سلطان بزرگ که آنچه با دل رفته از بندگان تجاوز فرمایند.» در کلیله و دمنه آمده است: «هر کار که به قصد نقض عهد منسوب نباشد مجال تجاوز فراتر باشد...» (به

نقل از: لغتنامه دهخدا)

۱۰. اگر حاصل کار کمیته ویژه چهارم که دارای ۳۵ عضو بوده است را نتیجه کار سه کمیته قبل از آن که به ترتیب ۱۵، ۱۹ و ۲۱ عضو داشته بدانیم و تاریخ شروع کار آنها را به ۱۹۵۲ که اولین کمیته تشکیل شده به عقب بریم، بر اهمیت تعریف افزوده خواهد شد؛ علاوه بر آن اولین کمیته ویژه مسئله تعریف تجاوز، بررسی تعاریفی که تا آن زمان به کمیته ششم حقوقی (که همه کشورهای عضو ملل متحد در آن نماینده حقوقی دارند) را شروع نمود، لذا تعریف تجاوز حاصل کار دسته جمعی تعداد زیادی حقوقدان است که با مسائل جاری جهانی در طی بیش از ۳۰ سال دست و پنجه نرم کرده‌اند.

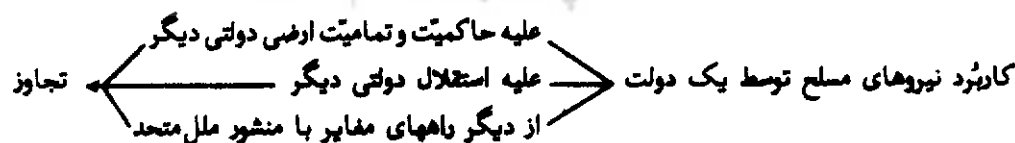
۱۱. در سال ۱۹۷۴ سازمان ملل متحد دارای ۱۵۵ عضو بوده است.

۱۲. دلالت عقلی یک قسم از سه قسم دلالت به حکم استقراً است و آن وقتی است که علم به چیزی با دال عقلی، علم به چیز دیگری را موجب گردد. مثلاً وجود دود بدون مشاهده آتش، دال بر احتمال وجود آتش است؛ همچنین به کارگیری نیروی مسلح دولتی علیه دولتی دیگر دال بر احتمال تجاوز است و هرگاه به کارگیری نیروهای مسلح علیه حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی باشد، احتمال تجاوز را تا سرحد احراز آن بالا می‌برد. ولی فی حد نفسه تجاوز نیست.

۱۳. ترجمه ضمیمه تعریف تجاوز عیناً از کتاب مفهوم تجاوز در حقوق بین‌الملل نقل شده است. برای دستیابی به کم و کیف مباحثی که نتیجه آن قطعنامه تعریف تجاوز می‌باشد، به همان کتاب رجوع گردد.

۱۴. عبارت «آنچه‌ای که در این تعریف آمده است» مبهم می‌باشد، معلوم نیست در کدام تعریف، آنچه در ماده یک عنوان شده است و یا آنچه در کل ۸ ماده تعریف تجاوز آمده است.

در این ماده دو بار «یا» به کار رفته است که «یا» در تعریف، بیانگر تباین و یا «به عبارت دیگر» می‌باشد، در صورتی که «یا» در تعریف ماده یک تباین را برساند، تعریف تجاوز در این ماده به صورت زیر است:



اگر عبارت «از دیگر راه‌های مغایر با منشور ملل متحد» در تعریف نمی‌آمد، اگرچه تعریف به ناقص بود ایراد منطقی نداشت، ولی وجود عبارت فوق تعریف را مهمل کرده است، زیرا «از دیگر راه‌های مغایر با منشور» دال بر آن است که موارد فوق نیز از راه‌های مغایر با منشور است، لذا تحلیل نهایی تعریف فوق عبارت است از: کاربرد نیروهای مسلح توسط یک دولت مغایر با منشور ملل متحد.

اگر تعریف در همان ماده یک بیان می‌شد، بندهای دیگر به عنوان یادداشت توضیحی مانعی نداشت، ولی نظر به اینکه کل تعریف در ۸ بند عنوان شده است، جامعیت آن با ۷ بند دیگر تأمین می‌شود، ولی چنانچه خواهیم دید، بندهای دیگر نه تنها تعریف را جامع نمی‌گرداند، بلکه مانع بودن تحلیل نهایی بند یک را نیز مخدوش

می‌سازد.

۱۵. الف) با عبارت «یا کاربرد آن از دیگر راههای مفاير با منشور ملل متحد» در ماده یک منافات دارد.  
 ب) ۱. ماده ۲ بیشتر به یک یادداشت توضیحی شبیه است تا بند دیگری از تعریف؛  
 ۲. شدت اقدامات به عمل آمده در کاربرد نیروهای مسلح وارد تعریف شده است؛  
 ۳. عبارت «یا نتایج آنها قابل توجیه نیست» بیانگر آن است که تبعات تجاوز با خود مفهوم خلط شده است و ضمن آنکه جامع و مانع بودن تعریف را مخدوش می‌کند، آن را مطلق نیز می‌سازد که در نهایت احراز وقوع تجاوز از حیطة انطباق با تعریف خارج شده و در گرو اجتهاد شورای امنیت باقی می‌ماند.
۱۶. اگر بند ماده ۳ با تعریف تجاوز منطبق باشد، همگی مصادیق از تجاوز خواهند بود و نه تعریف آن، حال آنکه از ضمیمه قطعنامه چنین بر می‌آید که مواد هشتمانه مجموعاً تعریف تجاوز می‌باشد. لذا بندهای فوق حتی از مصادیق تجاوز هم نخواهند بود، زیرا ضمن آنکه مصداق جزو تعریف نیست، وقتی قابل تمیز است که تعریفی از موضوع له آن به طور جامع و مانع موجود باشد. یعنی ابتدا باید تعریفی در دست باشد تا بتوان براساس آن مصادیق را شناسایی کرد.
۱۷. اینکه ادامه حضور نیروهای مسلح در سرزمین کشوری توسط کشوری دیگر پس از پایان مدت مورد توافق آیا مفهوم «به کارگیری» را خواهد داشت یا خیر، جای بحث دارد.
۱۸. عبارت «به منظور انجام اقدامی تجاوزکارانه» تعریف شی به نفس (Tautologie) است.
۱۹. این ماده اگرچه جزو تعریف قلمداد می‌شود، اما در حقیقت یادداشتی توضیحی است که رسالت از بین بردن مانع بودن تعریف را به عهده دارد و تأکید مجددی بر به رهن رفتن تعریف تجاوز در شورای امنیت نسبت به ماده ۲ می‌باشد.
۲۰. با شدت اقدامات به عمل آمده و نتایج آنها در ماده ۲ مفاير است.
۲۱. این بند نمی‌تواند جزو تعریف باشد، بلکه تنها یک تذکار است.
۲۲. جنگ تجاوزکارانه چه مدخلیتی در تعریف تجاوز دارد؟ از طرفی عبارت «ادامه حضور آن نیروها در این سرزمین» در بند (ث) ماده ۳ مفهوم جنگ را ندارد، زیرا در تعریف جنگ گفته شده است: «نیروهای مسلح طرفها درگیر اقدامات خشونت آمیز متقابل می‌شوند».
۲۳. «جنایتی علیه صلح بین المللی»؟
۲۴. اگر بند ۲ ماده ۵ جزو تعریف است، به کاربرد «جنگ تجاوزکارانه» و «تجاوز موجب مسئولیت» تعریف شیء به نفس می‌باشد و اگر جزو تعریف نیست باید در یادداشت توضیحی می‌آمد. همچنین تبعات یک عمل جزو تعریف آن نیست.
۲۵. در عبارت «قانونی شناخته نشده»، مسامحه شده است. همچنین سه بند ماده ۵ وضع یا کشف مقرراتی است که از تبعات قهری تعریف تجاوز می‌باشد و نه جزو تعریف.
۲۶. این ماده نیز به هیچ عنوان نمی‌تواند جزو تعریف باشد، بلکه توصیه ای به شورای امنیت محسوب می‌شود، زیرا اختیار تفسیر تلویحاً در ماده ۴ به شورای امنیت واگذار گردیده است.
۲۷. این ماده نیز نمی‌تواند جزو تعریف باشد.
۲۸. این ماده باید در متن قطعنامه یا در مقدمه ذکر گردد و نمی‌تواند یکی از بندهای تعریف تجاوز باشد. یادآوری: آنچه در پاورقی در نقد تعریف تجاوز آورده شد، بخشی از اشکالات ساختاری آن می‌باشد و از بررسی محتوای تعریف اجتناب شده است.
۲۹. براساس منشور ملل متحد راههایی وجود دارد که کاربرد نیروهای مسلح توسط دولتی علیه دولت دیگر مجاز شمرده شده است، مانند دفاع از خود.

۳۰. اگر در نتیجه گیری از صفرا و کبرای این استدلال مغالطه ای صورت نگرفته باشد که وتوحقی است که به ۵ عضو دائمی شورای امنیت داده شده است و احراز تجاوز طبق ماده ۲ تعریف تجاوز منوط به اظهارنظر شورای امنیت می باشد، لذا اعضای دائمی شورای امنیت بالذاته مبرأ و مصون از عمل تجاوز می باشند و مصونیت آنها از ارتکاب اقدامات تجاوزکارانه از نوع مصونیت طبیعی است!

31. Michael Walze, *Just and Unjust Wars*, (New York: Basic Books, 1977).





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی